



# خرسی و صبر و انتظار

کارما ویلسون • جین چپمن • شاعر: مریم اسلامی • مترجم: فیروزه کاتب



صبحه و خورشید می تابه  
راه می ره خرسی تو بیشه  
آه می کشه، نق می زنه  
می گه: «چرا شب نمی شه؟»




«صدتا روزه منتظرم  
که امشب از راه برسه




دلم می خواد همین الان

شب بشه و ماه برسه.»





آه می‌کشه: «خسته شدم!  
چه سخته منتظر شدن  
شب ما یه جشن خوب داریم  
همین جاتوی غار من



وای که چه سخته انتظار  
من ندارم صبرو قرار...»



راسو و موش و موشِ کور  
باعجله می آن به غار  
خوراکی آوردن اونا  
فوری می شن مشغول کار



موشی می‌گه: «شروع کنید

تا پیزیم سوپ و ژله

یک هویج درست کنیم

با دقت و با حوصله.»